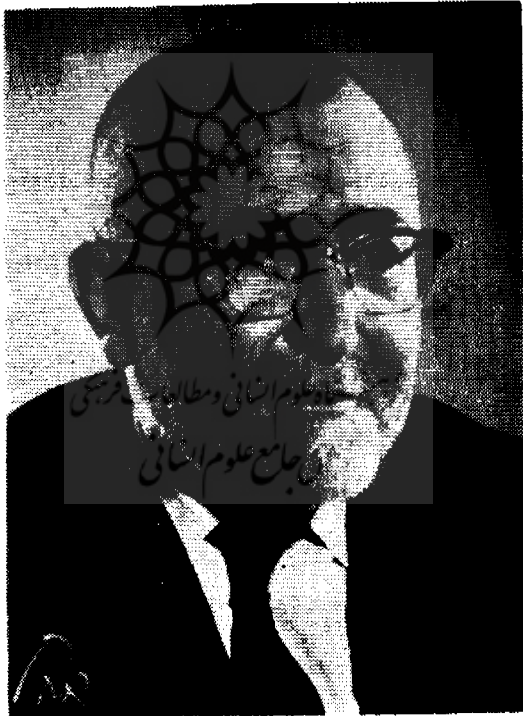


## یادبود استاد بدیع الزمان فروزانفر

روز سه شنبه ۲۹ اردیبهشت ماه گذشته مجلس یادبودی بمناسبت درگذشت دانشمند فرزانه شادروان بدیع الزمان فروزانفر با حضور جمعی از فضلا و دانشمندان و دانشگاهیان که اکثراً از شاگردان فقید سعید بودند در تالار فردوسی دانشکده ادبیات تشکیل و بیاناتی در باره فضائل و خدمات ادبی و تألیفات وی ایراد و اشعاری نیز قرائت گردید . در پایان جلسه شرح حال مختصری که از نظر خوانندگان محترم میگذرد در بین حاضران توزیع گردید.



استاد بدیع الزمان فروزانفر در ۲۸ ربیع الثانی ۱۳۲۲ هجری قمری ، در بشرویه از روستاهای خراسان متولد شد . خاندان او همه اهل فضل و از عالمان دین

بودند. مقدمات علوم قدیم را در روستای بشرویه آموخت و سپس برای فراگرفتن ادب عرب و دیگر رشته‌های علوم اسلامی، به مشهد رهسپار شد. در محرم ۱۳۳۸ به مشهد رسید و پس از چندی به حوزه درس ادیب نیشابوری راه یافت و علوم ادبی و منطق را از محضر او آموخت و در فاصله کوتاهی در شمار شاگردان برجسته حوزه درس ادیب درآمد. در همین ایام ذوق ادبی و قریحه خاص او، بر اثر امکاناتی که در حوزه درس ادیب وجود داشت، شکفته شد و در هر دو زبان پارسی و عربی به سرودن شعر پرداخت. تسلط او در این سالهای آغاز جوانی، بر ادب این دو زبان، مورد اعجاب مردمان آگاه و صاحب‌دلان بود و محیط محدود آن روزگار مشهد، نمی‌توانست وجود این مایه استعداد و هوشیاری را تحمل کند. از این روی، هم برای یافتن محیط مناسب‌تر و هم برای کسب دانش بیشتر، در ۱۳۴۲ به تهران آمد. در خراسان، جز از حوزه درس ادیب از استادان دیگری همچون شیخ مرتضی آشتیانی و شیخ مهدی خالصی نیز فقه و اصول آموخت و در تهران از محضر استادانی همچون میرزا طاهر تنکابنی (در حکمت) و آقا حسین نجم‌آبادی (در فقه و اصول) بهره‌مند شد و در زمینه‌های مختلف از محضر ادیب‌پیشاوری بهره‌ها برد. استاد فروزانفر، بعلمت هوش سرشار و حافظه خارق‌العاده‌ای که داشت، از حداقل امکانات موجود، نهایت استفاده را کرد و در تهران هر کجا اهل فضلی و ادب دانی می‌شناخت از قبیل شمس العلماء گرکانی و میرزا الطغعلی صدرالافاضل و وحید دستگردی و شاهزاده افسرو ذکاءالملک فروغی و علامه قزوینی (پس از بازگشت آن مرحوم از اروپا) بایک‌یک ایشان دوستی و آشنائی برقرار کرد. در ۱۳۰۵ از او خواستند تا تدریس فقه و زبان عربی را در دارالفنون قبول کند. در ۱۳۰۶ در مدرسه حقوق استاد منطق شد و در ۱۳۰۸ تدریس زبان فارسی در دارالمعلمین بدو واگذار گردید و در ۱۳۱۰ به استادی تفسیر قرآن و ادبیات عرب

در مدرسه سپهسالار برگزیده شد. پس از تأسیس دانشگاه تهران استاد و معاون دانشکده معقول و منقول و استاد دانشکده ادبیات شد و تدریس تاریخ ادبیات فارسی در دانشکده ادبیات و تصوف اسلامی در دانشکده معقول و منقول باو واگذار گردید. از ۱۳۲۳ به بعد تا هنگامی که به افتخار بازنشستگی نایل آمد ریاست دانشکده معقول و منقول را برعهده داشت. پس از بازنشسته شدن نیز تدریس دوره دکتری ادبیات فارسی را تا یک هفته قبل از وفات خویش (۱۶ اردیبهشت ۱۳۴۹) ادامه داد.

نخستین تألیف او، سخن و سخنوران است که در سال ۱۳۱۲ در تهران انتشار یافت. آخرین تألیف او جلد سوم از شرح مثنوی شریف است، (تهران ۱۳۴۸). دیگر از کتابها و تحقیقات ارزنده استاد که به چاپ رسیده است عبارتند از: منتخبات ادبیات فارسی (۱۳۱۴)، رساله در احوال مولانا جلال‌الدین (۱۳۱۵)، تاریخ ادبیات ایران (۱۳۱۷)، فرهنگ نازی بیاری (حرف الف) (۱۳۱۹)، خلاصه مثنوی (۱۳۲۱)، دستور زبان فارسی (معروف به پنج استاد با همکاری چهار استاد دیگر) (۱۳۲۳)، قدیمترین اطلاع از زندگانی خیام (تبریز ۱۳۲۷)، تصحیح فیه مافیه (۱۳۳۰)، مآخذ قصص و تمثیلات مثنوی (۱۳۳۳)، احادیث مثنوی (۱۳۳۴)، زنده بیدار (ترجمه حی بن یقظان ابن طفیل) ۱۳۳۴، تصحیح بهاء ولد (۱۳۳۳-۸)، تصحیح دیوان شمس (۴۲-۱۳۳۶)، تصحیح معارف برهان الدین محقق ترمذی (۱۳۴۰)، احوال و تحلیل آثار عطار (۱۳۴۰)، تصحیح معارف ترجمه رساله قشیریه (۱۳۴۷)، تصحیح مناقب اوحدالدین کرمانی (۱۳۴۸)، شرح مثنوی سرف (که سه جلد آن چاپ شد ۴۸-۱۳۴۶).

علاوه بر این کتابها مجموعه‌ای از مقالات او در مجلات: ارمغان، آرمان، تعلیم و تربیت، یغما، مجله دانشکده ادبیات تهران و مطبوعات دیگر به چاپ رسیده است.

دردا که آفتاب خراسان بخون نشست  
 چشم امید مردم ایران بخون نشست  
 هر کس شنید واقعه جان‌گداز او  
 غرق هراس گشت و هراسان بخون نشست  
 کان فارس صحاری صعب دلاوری  
 آسان زبا در آمد آسان بخون نشست  
 دل‌ها شکسته آمد کان دل نواز رفت  
 تنها غریق خون شد کان جان بخون نشست

خونها ز چشم عارف و عامی به خاک ریخت  
 تا چشمت ای ستاره عرفان بخون نشست



در حیرتم که بی تو خراسان چگونه است

بی آفتاب رخشان رخشان چگونه است  
 مظاهر مصفا

یا قوم این فروزان نذر استاذ  
 قد کان یجلس فی الصدارة ینه  
 اولم تصله دعوة ما باله  
 ام انه عرف الحقیقة اننا  
 ترك السموع غریقه بدموعها  
 الا سائذة الحیب المحترم  
 کادا مکان من التلیف یضترم  
 قد غاب عنا فجأة او ما علم  
 جئنا نعظمه فأخجله العظم  
 والورد یتشح الحداد و ینفجم  
 صلاح الصاوی